

اگه الان می خواستم بهش بگم پول کتاب خودم میدم
مطمئنم منو دعوا می کرد

چون یبار همین اتفاق افتاد گفت دیگه جایی با منی این
حرف نزن

متین که پول کتاب حساب کرد از در کتاب فروشی زدیم
بیرون داشتیم به طرف ماشین می رفتیم

که یه صدای آشنا صدام کرد اولش با خودم گفتم حتما
اشتباه شده کسی نیست من توهم شنیدم اما برای بار
دوم گفت: ترنج

ناخودآگاه ایستادم چرخیدم عقب که با دیدن فرد پشت
سرم بدنم رفت رو لرزه
حس نفرت تو وجودم زبانه کشید

یاد کارهایش بی معرفتی هاش افتادم که چجوری منو ول
کرد

هیچی نگفتم متین نگاهی به وضعیتم کرد گفت: حالت
خوبه ترنج؟؟

بجای من ارش گفت: چرا خوب نباشه
یه پسر شهری تور کرده کتاب خریده
داره عشق حال می کنه چرا حالش خوب نباشه

متین با اخم گفت: شما؟؟؟؟ این چرت و پرت ها چیه که
میگی؟؟

آرش بدون توجه به متین منو مخاطب قرار داد گفت: به
ضررت نشد آره؟؟ ادمم یه حالی باهات کردم توهم
می خواستی

خودت بچسبونی بهم؟ پای بچه رو کشیدی وسط راستی
کو بچم؟ اینم جز

کلك هات بود؟؟ دیدی نتونستی من سوار شی امدی با
این بچه گاگول؟؟ پس زیادم چشم گوش بسته و پاک
نبودی؟؟

از حرفای آرش لرزشم بیشتر شد اون به چه حقی داشت
به من تهمت میزد توان حرف زدن نداشتم

که یهو متین به سمت آرش حمله کرد و باهم دست به
یقه شدن و...